

مهران

میثم سعادت
خبرنگار

مدتی قبل از ماجراهای حمله به ایران به همت بعضی رفقا و دوستان و اقوام، شرکتی زده بودیم که همزمان هم محلی برای کسب درآمد مشروع بود و هم محلی برای محفلی خودمانی و من بخت برگشته هم که فرصت سگ دوزدن بین ادارات دولتی و مالیاتی و قضایی را بیشتر داشتم، مدیرعامل شرکت شدم. متأسفانه این کسب و کار هم از جنگ آسیب دید و توان پرداخت اجاره چنین محلی از توان و عهده ما خارج بود. مثل خر در گل مانده در موقعیت گیر کردن اره بودیم تا اینکه یکی از شرکا، آقای الفتی، که ماشاالله دستش به ذهنش می‌رسید، دفتری در خیابان خردمند در اختیار ما قرار داد. جای جدید همه ویژگی‌های مدنظر ما را داشت. اما همیشه همه چیز جور نیست. الفتی به زبان بی‌زبانی گفت من دو سه نفر را به شما معرفی می‌کنم، یک جوری اینها را در شرکت جا بدید. ظاهر کار این بود که اجاره‌ای در کار نبود اما در واقع ما به جای اینکه به الفتی اجاره بدهیم، ناچار بودیم مبلغی تقریباً به همان میزان اجاره را بین دو سه نفر از اقوام الفتی به عنوان حقوق تقسیم کنیم و تازه راه رفتن و دستور دادن متکبرانۀ آنها را تحمل کنیم. بدترین قسمت ماجرا، استخدام مهران بود. مهران تازه هجده‌ساله شده بود و دیپلم‌ردی بود. لایه شنیده‌اید که میانگین معدل دبیرستانی‌ها زیر ۱۰ است و البته احتمالاً خود مهران به تنهایی یکی از عوامل کاهش این میانگین بود. نه سواد داشت و نه تخصص و نه استعداد اما در عوض بسیار پشتکار داشت و تلاش زاید‌الوصفی از خود در نفهمیدن و نیاموختن نشان می‌داد. مهران جان، خواهرزاده همسر آقای الفتی بود و به طور مشترک، هم کارمندان واقعی، هم سایر اقوام آقای الفتی و هم خود الفتی از او به طور همزمان متنفر بودند. اما همسر آقای الفتی به من زنگ زد و گفت همین یک خواهش را از شما دارم و من بهتر از همه می‌دانستم داشتن یک دشمن در منزل آقای الفتی، چه آسیبی به تداوم فعالیت ما می‌زند. مهران در چند بخش مشغول به کار شد اما هیچ‌جا دوامی نداشت تا در نهایت هیچ‌کس او را نخواست و قرار شد مشاور نسل زد مدیرعامل بشود.

بنده خدا مهران دیروز فرصت کرد برای جلسه معارفه با من به شرکت بیاید و این فرصتی طلایی برای من مدیرعامل بود که این مشاور وزین و خوش‌پوش نسل زد را ببینم. به هر حال تنها خواسته همسر آقای الفتی بود و اتفاقاً مهران همان جا گفت که خاله سلام‌رسانده و من خوشحال شدم که این بچه که تجسم‌کننده‌ی بود، لاقال خاله خود را و فلسفه حضور در چنین شغلی را به خوبی درک کرده است. مهران گفت روزهایی که باشگاه نداشته باشد می‌تواند زمان بیشتری برای شرکت بگذارد. همچنین گفت سعی می‌کند در هفته جاری یک روز زودتر از خواب بیدار شود تا قبل از تعطیلی بانک، بتواند حساب باز کند تا حقوق او را به حساب خودش بریزیم و به حساب مادرش نزنیم. بعد هم گفت که نسل ما دنبال عشق و حال هستند و توصیه کرد شرکت به این سمت حرکت کند و فضای عشق و حال برای کارمندان ایجاد کند. از کمبود کارمندان زن در شرکت انتقاد کرد و پیشنهاد داد یکی از دوستان فایش را به عنوان مشاور امور بانوان در شرکت استخدام کنیم اما بعد خودش گفت این کار باعث می‌شود که دست و پای او برای حرکت‌های بعدی بسته شود و پیشنهاد در نطفه خفه شد. پیشنهاد بعدی مشاور نسل زد این بود که یک دستگاه پلی استیشن بگیریم و بعداً ظاهر که کارمندان تعطیل می‌شوند کمی تفریح کنند. مهران معتقد بود این کار دلبستگی پرسنل به شرکت را افزایش می‌دهد. نادانی کردم و گفتم بودجه کافی برای این خرج‌ها نداریم که بلافاصله ایده‌های راهگشای خود را روی میز ریخت و گفت دستگاه خودش را از خانه بیاورد و البته خودش کلید شرکت را داشته باشد که بعد از شرکت از آن مکان برای تفریح کارکنان و مهمانان احتمالی استفاده شود. برای من دهه شصتی انگیزه‌های این پیشنهاد مشخص بود اما ابزار مخالفت را نداشتم. بعد پایان صحبت‌های مهران، سوالات زیادی در ذهنم پرسه می‌زند اما هیچ‌کدام انگیزه مطرح شدن نداشتند. انتظار نداشتم مهران بحران‌های مالی شرکت را درک کرده باشد یا متوجه نارضایتی کارمندان شده باشد یا برنامه‌ای برای گسترش بازار داشته باشد. اما یک مورد بیشتر از هر چیزی ذهنم را قفلک می‌داد. دل به دریا زدم از او پرسیدم «مهران سه ماهه این‌جا کار می‌کنی، اصلاً می‌دونی شرکت ما در چه زمینه‌ای کار می‌کنه؟» و مهران نمی‌دانست....

عکس: Steve Kabrer



جهانی سازی یا ویران سازی؟

درباره کتاب **بدترین شرط بندی جهان** که به نقد عملکرد سازمان تجارت جهانی می‌پردازد

جانسون در نقد خود بر این کتاب می‌نویسد: «در کتاب بدترین شرط‌بندی جهان، دیوید لینچ تلاش می‌کند توضیح دهد چه بر سر جهانی‌شدن آمد؛ ایده‌ای که روزگاری امید جهان پس از جنگ سرد برای رشد، رفاه و صلح بود، اما در عمل به ابزاری برای جابه‌جایی، تفرقه و سیاست‌های قطبی‌شده بدل شد.» لینچ، روزنامه‌نگار باسابقه اقتصادی، در مرور بیش از سه دهه گذشته نشان می‌دهد که چقدر چیزها بد پیش رفت: «شوگ چین» یا انفجار صادرات ارزان قیمت چین در حدود ۲۵ سال پیش که بسیاری از جوامع کارگری را ویران کرد؛ فشار بی‌وقفه برای کارایی و سود شرکتی؛ شکنندگی روزافزون زنجیره‌های تأمین جهانی؛ مالی‌گرایی افراطی اقتصاد؛ بحران مالی ۲۰۰۸؛ همه‌گیری کرونا؛ و جنگ‌ها، به‌ویژه در اروپا و خاورمیانه. جای شگفتی نیست که جهانی‌شدن به بیراهه رفت.

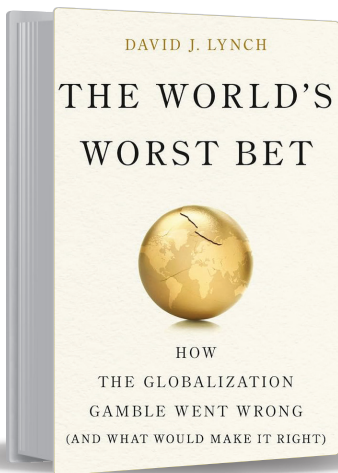
به نوشته لینچ، آنچه دیروز بدعت شمرده می‌شد—مثلاً ترس از نابودی کارگران آمریکایی به‌واسطه جهانی‌شدن یا اینکه ادغام اقتصادی به بازی مجموع-صفر بدل شود—امروز در واشنگتن به نوعی «عرف پذیرفته‌شده» تبدیل شده است. اکنون در سیاست اقتصادی میان ترامپ و بایدن تفاوت چندانی نیست؛ تنها فرق در این است که ترامپ در دور دوم ریاست جمهوری‌اش با اشتیاق بیشتری می‌خواهد باقی‌مانده کلیشه‌های قدیمی را دور بیندازد.

▼ **وعده جهانی نو اما ویران شهر رخ داد**

پرسش اصلی کتاب لینچ این است که چگونه این اتفاق رخ داد. او تاریخ گسترده‌ای از ایده‌ای روایت می‌کند که وعده جهانی نو می‌داد ولی در عمل بیشتر به ویران‌شهر شباهت پیدا کرد. کتاب، در واقع مرور سه دهه تاریخ اقتصادی ایالات متحده است که در سال‌های اخیر به تاریخ سیاسی نیز گره خورده است. لینچ طیفی گسترده از رئیس‌جمهور، سیاستمداران، قانون‌گذاران، فعالان، کارگران، سرمایه‌گذاران و مدیران شرکتی را وارد روایت می‌کند تا توضیح دهد جهانی‌شدن دقیقاً چگونه از ریل خارج شد. روایت‌ها، چه درباره تلاش‌های بیل کلینتون برای کشاندن چین به اقتصاد جهانی (که به پیوستن پکن به سازمان تجارت جهانی در آغاز قرن منجر شد) و چه درباره کارگران کارخانه‌های کوچک در شهرهای زوال‌یافته آمریکا، جذاب و خواندنی‌اند.

بخش‌های برجسته کتاب شامل بازخوانی لحظه آغازین آغوش باز واشنگتن به جهانی‌شدن در دهه ۹۰ است؛ به‌ویژه این باور که تجارت آزادتر با چین، کانادا، مکزیک و دیگران هم سود اقتصادی و هم سود سیاسی خواهد

معرفی کتاب

بدترین
شرط بندی جهان
نویسنده: دیوید لینچ

آمریکا—که در دوره نخست ترامپ آغاز شد، شامل خودداری او از تأیید قضات تجدیدنظر در سازمان جهانی تجارت، اعمال موانع وارداتی با توجیهات غیرقابل‌دآوری «امنیت ملی»، و وضع تعرفه‌های گسترده جهانی در نقض تعهدات «کشور کاملاً کامله‌الوداد» بود.

▼ **شوگ چین**

در واقع جهانی‌شدن اقتصاد در دهه آخر سال ۱۹۹۰ و دهه اول سال ۲۰۰۰، تأثیرات بسیار منفی بر اقتصادهای پیشرفته مانند آمریکا، اتحادیه اروپا و بریتانیا داشت. بیکار شدن کارگران، تعطیلی واحدهای تولیدی صنعتی و انتقال آنها به کشورهای درحال توسعه که کارگران ارزان قیمتی داشتند، نقدها و اعتراضات فراوانی در پی داشت که نمونه بارز آن تظاهرات سیاتل در نوامبر و دسامبر سال ۱۹۹۹ بود که به نبرد سیاتل معروف شد. در این بازه زمانی سازمان جهانی تجارت نشست سران کشورهای عضو و ناپیوسته را در سیاتل آمریکا برگزار کرده بود که تظاهرات و اعتراضات گسترده‌ای به‌دنبال داشت. اما آنچه که سازمان جهانی تجارت را منفعّل کرد، نه این تظاهرات‌ها و اعتراضات بود و نه نقدهای دیگر بر این سازمان. آنچه که چرخ سازمان جهانی تجارت را از کار انداخت، شوگ چین و بهره‌ای که از آن برد، جنگ‌های ژئوپلیتیکی و همه‌گیری کرونا بود.

این نکته‌ای است که اخیراً دیوید لینچ، روزنامه‌نگار مشهور اقتصادی در کتاب تازه خود به نام «بدترین شرط‌بندی جهان» به آن پرداخته است. بر این کتاب که اخیراً نقدی از سوی کیث جانسون در فارن پالیسی بر روی آن نوشته است نکات مهم و برجسته‌ای دارد.

منصور بیطرف

روزنامه‌نگار



در ماه مارس سال ۲۰۰۰ وقتی که سازمان جهانی تجارت، عضویت چین را در این سازمان تصویب کرد، بیل کلینتون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا گفت: «چین با پیوستن به سازمان جهانی تجارت، فقط نمی‌پذیرد که محصولات بیشتری از ما وارد کند؛ بلکه می‌پذیرد یکی از ارزش‌های گرانبه‌ای دموکراسی را وارد کند: آزادی اقتصادی. هرچه چین اقتصادش را بیشتر آزاد کند، بیشتر توانایی مردمش را آزاد خواهد کرد.» بیل کلینتون از یک جهت حق داشت، چین اقتصادش را آزاد کرد و از سازمان جهانی تجارت حداکثر سود خود را برد اما در واقع اتفاق دیگری در تجارت جهانی رخ داد. چین با پیوستن به سازمان جهانی تجارت توانست اقتصاد خودش را بیش از ۱۴۰۰ درصد - طی حدود ۱۲ سال - رشد دهد و با بارانه‌های بسیار زیادی که به تولیدات خود داد در عمل اقتصاد کشورهای دیگر را به چالش بکشد. این نکته‌ای است که بن استیل، مدیر بخش اقتصاد بین‌الملل در شورای روابط خارجی و نویسنده کتاب «جهانی که نبود: هنری والاس و سرنوشت قرن آمریکایی» - این کتاب در سال گذشته میلادی منتشر شد - در فارن افرز مطرح می‌کند. او می‌نویسد: «اما پس از پیوستن چین به سازمان جهانی تجارت در ۲۰۰۱، اقتصاد این کشور ۱۴۰۰ درصد رشد کرد—در چارچوب نظامی تک‌حزبی و دولت‌محور. چین از ۲۰۱۰ به بزرگ‌ترین صادرکننده جهان بدل شد، در حالی که اصول بنیادین سازمان جهانی تجارت را نقض می‌کرد: سرقت مالکیت معنوی از طریق حملات سایبری و جذب منابع انسانی، اجبار شرکت‌های خارجی به انتقال فناوری، و پرداخت بارانه‌هایی ده برابر آمریکا به شرکت‌های داخلی. از زمان روی کار آمدن شی جین‌پینگ (۲۰۱۲)، سیاست داخلی چین اقتدارگراتر شد و حکومت با استفاده از فناوری و اتصال گسترده، نظارت و کنترل شهروندان را افزایش داد.» ولی پیامد رشد چین و قدرت گرفتن آن در اقتصاد جهانی رخداد دیگری را هم رقم زد زیرا باعث شد که افرادی مانند ترامپ به حکومت برسند که قاعده سازمان جهانی تجارت را به چالش بکشند. این افراد معتقد هستند سازمان‌هایی مانند سازمان جهانی تجارت، محمل‌هایی برای قوی‌تر شدن چین بوده است. به نوشته بن استیل «خیزش سریع چین به‌عنوان یک قدرت اقتصادی بزرگ» در پی پیوستنش به سازمان تجارت جهانی، واکنش منفی